

نگاهی بر گونه‌شناسی و مدل‌های تحلیلی قتل‌های سریالی

جمشید غلاملو*

دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۲/۱۰)

چکیده

قتل سریالی، از دسته قتل‌های متعدد است که در آن بیش از یک قربانی به قتل می‌رسد. مطالعات علمی پیرامون این پدیده در اوان خود بوده و از سه دهه تجاوز نمی‌کند. در مقاله حاضر، ابتدا گونه‌های مختلف قتل سریالی مورد بحث قرار گرفته است، که مبنای دسته بندی، انگیزه و رفتار مرتکب در صحنه جرم بوده است. سپس مدل‌های ارائه شده در تحلیل قاتلان سریالی معرفی و بررسی شده‌اند؛ که ضمن تحلیل سه مدل آسیب-کنترل هیکی، مدل انگیزشی رسلر، و مدل تلفیقی آریگو و پورسل و انتخاب مدل هیکی به عنوان کامل‌ترین آن‌ها، این استنتاج به عمل آمد که کماکان، فقدان یک چارچوب نظری جامع که کلیه عوامل وقوع این پدیده را تبیین کند از کاستی‌های مطالعات انجام گرفته می‌باشد.

کلید واژه‌ها: قتل سریالی، گونه‌شناسی، مدل‌های تحلیلی، قاتل سریالی، قاتل جنسی.

مقدمه:

قتل سریالی (Serial Murder)، یکی از انواع قتل متعدد (Multiple Murder) محسوب می‌شود که طی آن تعدادی قربانی به قتل می‌رسند. با وجود اختلاف نظرهای عمیق محققان، قتل سریالی را می‌توان به طور ساده، «قتل غیرقانونی و عمدی سه نفر یا بیشتر توسط مجرم یا مجرمان واحد، طی وقایع و دفعات جداگانه و با انگیزه‌های شخصی دانست». در واقع، با معیار «وقایع جداگانه»، قتل‌هایی که در آن تعدادی قربانی طی یک واقعه کشته می‌شوند از شمول بحث خارج می‌شوند؛ همچنین، با معیار «انگیزه شخصی»، قتل‌های افرادی که فارغ از تنش‌ها و نیازهای درونی و برای افراد یا سازمان‌های جنایی مرتکب قتل می‌شوند یا قتل‌های نظامیان در جنگ، قتل سریالی محسوب نمی‌شوند.^۱ مطالعه علمی در خصوص قتل‌های سریالی تقریباً از دهه ۱۹۸۰ آغاز شده است. تردیدی نیست که شناخت صحیح و دقیق قتل سریالی و انگیزه‌های مرتکبان آن، مستلزم نگاه ویژه محققان در انجام مطالعات اختصاصی است؛ مسئله‌ای که شاید به دلیل ماهیت هیجان انگیز و مرموز وقوع قتل‌های سریالی و داشتن ارزش خبری برای رسانه‌ها، تا حدی از نظر دور مانده و اغلب تحلیل‌ها و تفسیرهای ارائه شده در آن‌ها، به دور از واقعیت و معیارهای علمی است. جامعه ایرانی نیز هر از چند گاهی شاهد ظهور قاتل یا قاتلان سریالی بوده است؛ در این میان می‌توان از اصغر بروجردی (اصغر قاتل)، به عنوان نخستین قاتل سریالی که ۳۳ کودک را پس از اذیت و آزار به قتل رسانده بود، غلام رضا خوشرو (خفاش شب) و محمد بسیجه (بیجه) نام برد. مع الوصف، همان گونه که اشاره شد، نمونه‌های مزبور، بدون اینکه از نظر علمی و بویژه از بعد جرم‌شناختی و روانشناختی مورد بررسی قرار گرفته و نوع قتل‌ها و انگیزه‌های اصلی آنان به نحو دقیق مشخص شود، با حکم قضایی اعدام شدند.^۲ این در حالی است که تحقیقات نشان می‌دهد، اغلب قاتلان سریالی از انواع اختلالات روانی رنج می‌برند و نمی‌توان صرفاً با تحلیل اظهارات آن‌ها در دادگاه به نتیجه صحیح رسید.^۳

۱. جهت مطالعه بیشتر، نک: غلاملو، جمشید، مطالعه جرم‌شناختی پدیده قتل‌های سریالی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.

۲. از نمونه‌های اخیر می‌توان از امید برک معروف به شکارچی زنان کرجی که ۱۰ زن را پس از آزار و اذیت به قتل رسانده بود نام برد که در چهارم بهمن ۱۳۸۹ در کرج اعدام شد. در مصاحبه حضوری نویسنده با قاتل، وی منکر ارتکاب قتل‌ها بود و عامل قتل‌ها را همسرش عنوان می‌کرد و حتی نوشته‌ای که محتوای آن به اقرار کتبی همسرش به ارتکاب قتل‌ها دلالت داشت را ارائه می‌نمود!

۳. نک: Godwin, Grover Maurice, (2000) Hunting Serial Predators, CRC press LLC

در این مقاله، بدون اینکه قصد پرداختن به علت‌شناسی قتل سریالی را داشته باشیم، بنا داریم به عنوان مقدمه‌ای بر علت‌شناسی، گونه‌های مختلف قتل سریالی و نیز مدل‌های ارائه شده در تحلیل قاتلان سریالی را بررسی کنیم. گونه‌شناسی قتل‌های سریالی، یکی از نخستین تحقیقات انجام گرفته در حوزه این قتل‌ها بوده است؛ ارائه دسته‌بندی‌های دقیق از نوع قتل سریالی و مرتکبان آن، می‌تواند ما را در تحلیل صحیح‌تر مسئله یاری رساند و علاوه بر آن، مجریان قانون را در شناسایی سریع‌تر مرتکبان و ممانعت از افزایش تعداد قربانیان توانا تر کند. بررسی مدل‌هایی که توسط متخصصان و محققان قتل سریالی در تحلیل قاتل سریالی ارائه شده‌اند، مطلب مرتبط دیگری است که بدان پرداخته شده است؛ که در این ارتباط، سه مدل رسمی موجود معرفی و مورد کنکاش قرار گرفته‌اند.

گفتار نخست: گونه‌شناسی قتل‌های سریالی

پدیده قتل‌های سریالی به ندرت از دیدگاه جهانی و فراگیر مورد بررسی قرار گرفته و مطالعات عملی صورت گرفته در این سطح به نحو پراکنده است (Hakkanen, 2005, p53). با این حال، برای نمونه، در تحقیقی بر روی قاتلان سریالی آلمانی و آمریکایی، این نتیجه حاصل شد که بین آن‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد؛ مشخص شد که قاتلان آلمانی انگیزه واحدی را در هر قتل ندارند و انگیزه سرقت همانند انگیزه جنسی، انگیزه‌ای غالب است. علاوه بر این، معمولاً قاتلان بهره‌هوشی پایین‌تر از حد متوسط دارند، در دوره کودکی به لحاظ عاطفی آسیب دیده و سابقه ارتکاب جرم دارند (Harbort, & Morkors, 2001, p311).

در گونه‌شناسی (Typology) قتل سریالی، می‌توان گونه‌های مختلفی را بر مبنای مرتکبان، قربانیان و شیوه‌های ارتکاب قتل‌ها ارائه کرد؛ در این مقاله، با مینا قرار دادن مرتکب، قتل‌های سریالی به دو دسته کلی تقسیم شده‌اند: نخست، بر اساس انگیزه و دوم، بر اساس رفتار در صحنه جرم؛ که هر کدام از این دسته‌ها نیز به انواع خردتر تقسیم شدند.

الف. بر اساس انگیزه مرتکب:

«جس» (Jess)، یکی از اولین محققانی است که گونه‌شناسی روانشناسانه از انگیزه‌های مختلف برای قتل ارائه نموده است. او شش انگیزه شخصی را برای قتل مشخص نموده است (Jess, 1924, In Godwin, 2000, 33):

۱- منفعت مالی (Gain)

۲- انتقام (Revenge)

۳- از بین بردن (Elimination)

۴- حسادت (Jealousy)

۵- شهوت کشتن (بدون اینکه ارتباط جنسی با قربانی داشته باشد) (Lust for killing)

۶- ارضاء (ارضاء جنسی با قربانی) (Conviction)

موارد پنج و شش، قاتلان شهوانی (Lust Killer) را توصیف می‌کند. «جس» این موارد را به دو نوع قتل‌های شهوانی که احساس خشنودی با کشتن حاصل می‌شود، بدون این که رابطه جنسی با قربانی برقرار شود؛ و قتل‌های شهوانی که به عنوان بخشی از ارضای جنسی، هم زمان یا دقیقاً پس از عمل جنسی ارتکاب می‌یابند تقسیم نموده است. گونه شناسی جس، یکی از اولین مدل‌های قتل است که بین خشونت ابزاری (Instrumental aggression) و مستقیم (Expressive) تمایز واقعی ایجاد می‌کند^۱، که از این لحاظ، گونه شناسی انگیزه‌های وی از قتل دارای فایده است؛ گرچه هیچ اطلاعات خاصی در خصوص تفاوت بین مجرمان هر کدام از انگیزه‌ها ارائه نمی‌دهد. پس از وی، ویلی (Willie) ده انگیزه برای ارتکاب قتل را مطرح کرد که البته گونه‌هایی که ویلی بر شمرده است بیش آن که بر مبنای انگیزه باشد، بر اساس نوع قاتلان است (Willie, 1975, In Godwin, Ibid, 34):

۱- افسردگی (Depressive)

۲- روان‌پریشی (بیمار روانی) (Psychotic)

۳- اختلال مغزی ارگانیک (زیستی) (Affiliated with organic brain disorder)

۴- جامعه‌ستیزانه (Psychopathic)

۵- خشونت انفعالی (Passive aggressive)

۶- الکلی (Alcoholic)

۷- نمایشی (Hysterical)

۸- نوجوانی (Juvenile)

۹- عقب‌ماندگی ذهنی (Mentally retarded)

۱۰- جنسی (Sex murderers)

به عقیده «ویلی»، قاتلان افسرده به ندرت درگیر رسیدگی‌های قانونی (Legal proceedings) می‌شوند و رفتار ضد اجتماعی از خود بروز می‌دهند. آنها اغلب احساس می‌کنند که خودکشی، راهی برای فرار از زندگانی سراسر از ناامیدی است. نوع پارانوئید، اغلب به عنوان جامعه‌ستیز یا

۱. در خشونت از نوع مستقیم بر خلاف ابزاری که فرد از آن همانند وسیله‌ای جهت رسیدن به اهداف مد نظر خود استفاده می‌کند، خشونت به صرف خشونت و بر اساس هیجانات آنی واقع می‌شود. نک: Siegle, J. Larry, Criminology, Wadsworth, 2003

اسکیزوفرنیایی شناخته می‌شوند. این گونه از قاتلان، اغلب صدهایی را می‌شنوند که آن‌ها را به ارتکاب قتل تهدید می‌کند و آن‌ها در پاسخ، روش دفاعی را اتخاذ می‌کنند و دست به ارتکاب قتل می‌زنند. طبقه بعدی، قاتل با آسیب زیستی مغز است که به علت وارد آمدن آسیب در ناحیه سر در کودکی مرتکب قتل می‌شود. شخصیت جامعه‌ستیز، سابقه‌ی ناسازگاری اجتماع (social maladjustment) دارد که ممکن است از سرنخ‌های بر جای مانده در صحنه جرم استنتاج گردد. نوع پنجم، شخصیت خشونت انفعالی، دارای تجاربی در زندگی‌اش است که موجب گرایش شخص به سمت خشونت می‌شود؛ مثل موردی که فرد توسط معشوقه‌اش تهدید به قطع ارتباط شده، یا از ناحیه او طرد می‌شود. در مشخصه الکلی، فرد به طور ذاتی زمینه و ماهیت خشونت‌آمیز دارد که زمانی که با الکل درآمیخته می‌شود خود را بروز می‌دهد. قاتل از نوع شخصیت نمایشی، بیشتر در زنان مشاهده می‌شود و صرفاً به ارتکاب قتل تهدید می‌کنند، تا این که به طور واقعی مرتکب قتل شوند.

آخرین نوع از قاتلان، قاتلان جنسی هستند. این نوع از قاتلان، بیشترین احتمال را در انجام عمل دارند، مثل آدم‌خواری (Cannibalism)، کالبدشکافی جنسی (postmortem sexual activity)، و تکه‌تکه کردن اعضا (mutilation). با این حال، ویلی هیچ انگیزه خاصی را برای این نوع از جرایم ارائه نمی‌کند.

گونه‌شناسی قتل از دیدگاه ویلی، قلمرو وسیعی از تبیین‌ها را اعم از عوامل اجتماعی، زیستی و روانی در بر می‌گیرد. با این وجود، همان نقصان‌هایی را که در گونه‌شناسی جس آشکار بود می‌توان در گونه‌شناسی ویلی نیز مشاهده کرد. نخست این که، همه بزهکاران، داخل در یکی از دسته‌ها محدود شده‌اند، هیچ یک از آنان بر این واقعیت تمرکز نکرده‌اند که ممکن است بزهکارانی در هر کدام از گونه‌ها وجود داشته باشند که دلایل مختلفی را برای ارتکاب قتل دارا باشند. دوم این که، این احتمال وجود دارد که رفتار بزهکاران از نظر نوع انگیزه هم‌پوشانی داشته باشد. بنابراین، طبقه‌ها نمی‌توانند به طور کامل منحصر و محدود به یک نوع باشند (Godwin, 2000, p.35).

در طول دهه‌های گذشته، مجریان قانون و محققان رشته‌های مختلف تلاش کرده‌اند تا انگیزه‌های خاص قاتلان سریالی را شناسایی کنند و از طریق آن، گروه‌های قاتلان سریالی را طبقه بندی کنند. این دسته بندی‌ها از نوع ساده تا مدل‌های پیچیده و چند دسته‌ای را شامل می‌شود. در واقع، شناسایی انگیزه در فرایند تحقیقات، مسئله‌ای بسیار مهم خصوصاً برای مجریان قانون است. «به طور معمول، شناسایی انگیزه، پلیس را قادر می‌سازد تا بتواند توانایی‌های مظنون را محدود نماید».

(U.S. Department of Justice, 2006, p.17)

«هولمز» (Holmes) و «دبورگر» (DeBurger)، چهار گونه از قاتلان سریالی را از نظر شخصیتی از هم متمایز کرده و انگیزه‌های مطرح شده برای قتل و تأثیر آنها بر روی قاتل را مورد بررسی قرار داده‌اند (هیکی، ۱۳۸۵، ص ۲۹؛ Holmes & DeBurger, 1988):

۱- *گونه الهام شده* (visionary): اقدام به قتل در نزد این گونه قاتلان، در واقع پاسخ به دستورات صادر شده از ناحیه صداها و یا الهام‌هایی با منشاء خیر یا شر است.

۲- *گونه مأموریت یافته* (Mission): این گونه از قاتلان بر این باورند که مأموریتی در زندگی دارند، مبنی بر این که جامعه را از شر برخی از گروه‌های خاص خلاص کنند. در ایران می‌توان به قتل‌های سریالی سعید حنایی که اقدام به قتل زنان خیابانی در مشهد نمود اشاره کرد^۱.

۳- *نوع لذت خواه* (Hedonistic): ارتکاب قتل در نزد اینان، باعث ایجاد خشنودی و رضایت به اشکال مختلف آن می‌شود. هیکی، قاتلانی را که به انگیزه‌های مالی مرتکب قتل‌های متعدد می‌شوند را از نوع لذت خواه می‌داند. در این صورت می‌توان قتل‌های سریالی قاتل سریالی قزوين، مهین قدیری، که پنج زن سالخورده را به خاطر تصاحب اموالشان به قتل رسانید از نمونه‌های داخلی این دسته قلمداد کرد.

زیر گروه دیگری را که هولمز و بورگر به آن اشاره می‌کنند: «قاتلان شهوانی» (Lust killer) است که شامل مهاجمانی می‌شود که با قربانیان خود اعمال جنسی انجام می‌دهند و در خیلی مواقع پس از مرگ قربانیان، اقدام به مثله کردن آنان می‌کنند (هیکی، ۱۳۸۵، ص ۲۹).

قاتلان شهوانی با عمل کشتن و وقوع قتل تحریک می‌شوند؛ برخی از جرم‌شناسان آنها را قاتلان هیجانی (Thrill killer) نامیده‌اند. به طور کلی، انگیزه‌های آنان از خیال پردازی‌هایشان با اشیاء بی جان و اعضای بدن در دوره بلوغ شکل می‌گیرد. برای مثال، «جرم برادوس» (Jerome Brudos) به پاهای زنان، کفشهای پاشنه بلند و لباس زیر زنان علاقمند بود. او خودش را با دزدیدن کفش‌ها، سینه بندها و شلوارها از خانه‌های همسایه ارضاء می‌کرد، اما در نهایت فرصت پیدا کرد تا با کشتن زنان به خیال پردازی‌هایش به نحو پر رنگ تری جامه عمل بپوشاند، او با کشتن زنان، مالک اجساد می‌شد که پاهای قربانیان و اشیاء مورد علاقه اش را در اختیار او قرار می‌داد. یکی از عجیب‌ترین قاتلان شهوانی، سیلوستر ماتوشکا (Sylvestre Matushka) بود. کسی که یک زنجیره از تصادم‌های قطار

۱. قتل زنان خیابانی مشهد، یکی از جنجالی‌ترین قتل‌های سریالی است که طی دو دهه گذشته در ایران به وقوع پیوسته است. عامل این جنایات ۱۶ زن را طی یک سال (مرداد ۱۳۷۹ - مرداد ۱۳۸۰) به قتل رسانید و سر انجام در زندان مشهد اعدام گردید. او هرگز از ارتکاب قتل‌ها ابراز پشیمانی نکرد و انگیزه خود از کشتن قربانیان را، پاکسازی جامعه از فساد عنوان می‌کرد. نک: روزنامه اعتماد، مورخ ۱۳۸۷. ۵. ۳

درمجارستان را در طول دهه ۱۹۳۰ طراحی کرده بود. او ادعا می‌کرد که این تنها راهی بود که می‌توانسته است به ارضای جنسی برسد. البته ماتیوشکا قبل از این که بتواند تخلیش را عملی کند دستگیر شد (Ramsland, 2006, p9).

۴- گونه قدرت طلب (power/control) : هولمز مدعی است که در این گونه، مسائل جنسی سرچشمه اصلی لذت نیست، بلکه لذت واقعی در توانایی قاتل در تفوق و برتری قدرت او بر مقتول نهفته است. برخی از قاتلان، از مشاهده ترس، وحشت و التماس و زاری قربانیان لذت وافر می‌برند. برای نمونه، در یک مورد قاتل فقط زمانی مقتولان جوان خود را به قتل می‌رسانده که آنها برای ادامه بقاء به وی التماس می‌کردند و او خود را قادر به این امر می‌دید که این خواسته را رد کند. در زمانی که مقتول تسلیم شده و دست از زاری و التماس بر می‌داشت قاتل کار خود را پایان داده و او را سلاخی می‌کرد (هیکی، ۱۳۸۵، ص ۳۰).

این طبقه بندی کلی از قاتلان سریالی در امر سازماندهی اطلاعات موجود مفید است. چنین طبقه بندی انگیزشی به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا پاره‌ای از مهاجمان اقدام به کشتن قربانیان خود می‌کنند. با این حال، طبقه‌بندی هولمز و دیورگر بیشتر یک خط گزارشی و داستان‌وار به نظر می‌رسد که بدون اینکه یک مدل عملی (تجربی) باشد که بین مجرمان یا جرایم آن‌ها تمایز ایجاد کند، صرفاً قصد دارد دلایلی را مطرح می‌کند که چرا قاتلان سریالی دست به ارتکاب قتل می‌زنند. مطالعه گرسول (Gresswell) و هولین (Hollin) سه ایراد را به گونه‌شناسی قتل‌های سریالی هولمز وارد کرده است: ۱- گونه‌ها در هم تداخل داشته و مانع هم نیستند. ۲- گونه‌ها جامع و فراگیر نیستند ۳- گونه‌ها در تبیین تعاملات (کنش متقابل) بین قاتل، قربانیان و محیط عاجزند، و به اندازه کافی برای قاتل سریالی که می‌تواند انگیزه‌های مختلفی برای قربانیان مختلف داشته باشد، و یا انگیزه‌هایش در طول زمان تغییر کند، منعطف به نظر نمی‌رسند. Gresswell, D. M. and Hollin, (1994, pp.1-13).

علاوه بر ایرادات مزبور، نکته مغفول در طبقه بندی هولمز، انفکاک کامل گونه قدرت طلب از سایر گونه‌ها است؛ در واقع، این گونه به نظر می‌رسد که انگیزه اعمال قدرت و کنترل بر قربانی، انگیزه غالب قاتلان سریالی است که ممکن است در سایر گونه‌ها نیز وجود داشته باشد. برای مثال، در ورای اعمال جنسی قاتل سریالی با قربانی، انگیزه ی به مراتب قوی تری تحت عنوان اعمال قدرت و کنترل می‌تواند فرد را به ارتکاب قتل‌ها سوق داده باشد. بنابراین، تحلیل انگیزه‌ها و گونه‌های قتل سریالی صرفاً بر اساس رفتارها یا اظهارات مرتکبان، ممکن است تا حد زیادی ما را از واقعیت دور سازد و به اشتباه ببرد؛ برای نمونه، قتل‌های سریالی بیجه که طی آن ۱۷ کودک پس از آزار و اذیت جنسی به قتل رسیدند، در نگاه اول از گونه لذت خواه به نظر می‌آیند، لکن با مطالعه دقیق سرگذشت و

شخصیت قاتل، به خصوص تجارب تلخ دوران کودکی، پی می‌بریم که قرار دادن وی در گونه لذت خواه، ساده‌اندیشی است، چرا که بیجه نه برای ارضای جنسی، بلکه برای اعمال قدرت و کنترل، مرتکب قتل می‌شده است و کودکان آسان‌ترین گزینه برای هدف مزبور محسوب می‌شدند. او با ارتکاب قتل‌ها سعی در جبران حقارت‌ها و سرخوردگی‌هایش داشت. واقعیت این است که در اغلب موارد، انگیزه‌ها و دلایل اصلی و واقعی قاتلان سریالی پنهان باقی می‌ماند.

فاکس (Fox) و لوین (Levin) نیز انواع قاتلان سریالی، شامل قاتلان جنسی یا سادیستیک را دقیقاً همانند زیرگروه «قتل‌های شهوانی» در رده بندی هولمز و دبورگر تعریف کردند. دومین گونه ارائه شده توسط لوین و فاکس با عنوان قتل با انگیزه شخصی منافع مالی طبقه‌بندی می‌شود. سومین گونه قتل در طبقه‌بندی فاکس و لوین، قتل‌های خانوادگی هستند، که به عنوان یک طبقه بندی اصلی در قتل‌ها محسوب می‌شوند (هیکی، ۱۳۸۵، ص ۳۰).

در خصوص نوع مشخص انگیزه قاتلان، طبقه بندی زیر -بدون این که آن را منحصر به همین موارد و جامع و کامل بدانیم - طبقه‌های کلی را ارائه می‌کند که به نظر قابل قبول می‌رسد. U.S. Department of Justice, Op.cit, p. 18

۱- خشم (خصومت) (Anger): انگیزه‌ای است که در آن مجرم، خشم و خصومت را نسبت به برخی از گروه‌ها یا به کل جامعه ابراز می‌کند. مانند مجید سالک محمودی که انگیزه قتل‌هایش را خشم و تنفر از زنان عنوان می‌کرد.^۱

۲- باند جنایی (Criminal Enterprise): انگیزه‌ای که در آن مجرم با ارتکاب قتل در باندهای مواد مخدر، تبهکاران یا جرایم سازمان یافته به لحاظ معنوی یا مالی بهره مند می‌شود.
۳- کسب منفعت مالی: انگیزه‌ای که در آن مجرمان از ارتکاب قتل منفعت مالی می‌برند.
از جمله این نوع قتل‌ها می‌توان به قتل‌های معروف به «بلک ویدو»^۲ (Black Widow)؛ قتل‌ها

۱. شاید بتوان مجید سالک محمودی را مخوف‌ترین قاتل سریالی ایران نامید. وی در طول سال‌های ۱۳۵۹ الی ۱۳۶۴، ۴۹ زن را به قتل رساند و قبل از صدور رای در زندان خود کشی کرد. او علت قتل‌هایش را تنفر از زنان عنوان می‌کرد و این تنفر را ناشی طلاق همسرش پس از ورشکستگی مالی می‌دانست. نک: روزنامه اعتماد مورخ ۱۳۸۷.۵.۳
۲. منظور زنائی هستند که خانه دار بوده و شوهران، معشوقه‌ها و یا دیگر بستگان خود را اغلب با انگیزه‌های مالی (مانند ارث بردن) به قتل می‌رسانند. آنان با ازدواج مجدد قتل‌های خود را استمرار می‌بخشند. نک: Newton, Michael, (2006) The Encyclopedia of Serial Killers, second edition, Facts on file

برای سرقت (Robbery Homicides) یا قتل‌های ارتكابی برای کلاهبرداری‌های از بیمه یا تأمین اجتماعی اشاره نمود. در ایران می‌توان به قتل‌های مهین قدیری در قزوین اشاره کرد.^۱

۴- ایدئولوژی: انگیزه‌ای که در آن، قتل‌ها جهت اهداف و عقاید یک گروه خاص صورت می‌پذیرد. قتل‌های گروه‌های تروریستی یا فرد یا افرادی که به گروه‌های نژادی، جنسیتی یا اخلاقی حمله ور می‌شوند از نمونه‌های این قتل‌ها به حساب می‌آیند.

۵- قدرت-هیجان (Power-thrill): انگیزه‌ای که در آن قاتل وقتی که قربانیانش را می‌کشد، احساس قدرت و یا هیجان می‌کند.

۶- روان‌پریشی: وضعیتی که در آن، قاتل از بیماری روانی شدیدی رنج می‌برد و به خاطر آن بیماری، مرتکب قتل می‌شود که ممکن است شامل توهمات دیداری و شنیداری و پارانویید یا خیالات غیرعادی شود.

۷- جنسی (Sexually-based): انگیزه‌ای که قاتل به وسیله تمایلات و نیازهای جنسی به سوی ارتكاب قتل هدایت می‌شود.

یک قاتل سریالی، بر اساس دسترسی، آسیب‌پذیری و جذابیت، قربانی را انتخاب می‌کند؛ دسترسی به سبک زندگی قربانی، یا اوضاع و احوالی که قربانی در آن قرار داشته، به نحوی که به قاتل اجازه دسترسی به قربانی را می‌دهد، مربوط می‌شود. آسیب‌پذیری، یعنی درجه‌ای که قربانی را در معرض و تیررس حمله توسط قاتل قرار می‌دهد. جذابیت، شامل عوامل متعددی می‌شود که بستگی به انگیزه قاتل دارد و ممکن است شامل عوامل مرتبط با نژاد، جنسیت، زمینه اخلاقی، سن قربانی و غیره شود. کلیشه‌ترین قاتلان سریالی، آنانی هستند که به طرق مختلف با مقتولان خود اعمال جنسی انجام می‌دهند و همین گروه هستند که بیشترین توجهات و هشدارهای عمومی را به سوی خود جلب می‌کنند.

۱. مهین قدیری که با به قتل رساندن پنج زن مسن و ربودن اموال آن‌ها در سال ۱۳۸۸، نام خود را به عنوان نخستین قاتل زن سریالی ایران ثبت کرد، نیاز مالی در پرداخت دیونش را انگیزه قتل‌ها عنوان داشته است. وی در ۲۹ آذر ۱۳۸۹ در زندان مرکزی قزوین به دار آویخته شد. نک: روزنامه وطن امروز، مورخ ۱۳۸۸.۱۱.۱؛ <http://www.jamejonline.ir/newstext>

جدول ۱-الف- انگیزه‌های اصلی قتل‌های ارتكابی قاتلین زن سریالی در ایالات متحده از ۲۰۰۳-۱۶۰۰ (Scott, 2005, p.188)

انگیزه قتل	تعداد	درصد
پول	۴۲	۴۱/۲
بیماری ذهنی	۱۲	۱۱/۸
کنترل یا قدرت	۱۱	۱۰/۸
هیجان	۳	۲/۹
خشم	۲	۲/۰
ترس از انزوا	۲	۲/۰
سایر	۱۰	۹/۸
انگیزه‌های متعدد	۱۰	۹/۸
انگیزه‌های ناشناخته	۱۰	۹/۸
جمع کل	۱۰۲	٪ ۱۰۰

جدول فوق، انگیزه‌های مختلف این زنان در قتل‌های ارتكابی آنان را به تصویر می‌کشد. شایع‌ترین انگیزه، کسب مال بود. در ۱۱/۸ درصد از این موارد، دلیل قوی برای بیماری روانی مرتکب، به عنوان یک عامل انگیزشی وجود داشت. تنها یک نفر از ۹ نفر ارتكاب قتل‌هایشان، به خاطر ایجاد کنترل یا قدرت بر قربانیانش بود و بقیه ۲/۹ درصد ارتكاب قتل به خاطر هیجان به کشتن بوده است.

تنها کمتر از یک نفر از ۱۰ نفر به خاطر انگیزه‌های گوناگون مرتکب قتل شدند. در این موارد، انگیزه‌ها با توجه به شرایط و اوضاع و احوال اشخاص متغیر بوده است. برخی به دلایل نوع دوستانه، قتل‌ها را مرتکب می‌شدند، مثل تمایل به رها ساختن زنان از فشار شوهرانشان یا رها شدن کودکانشان از مشقت. برخی افرادی را به قتل می‌رساندند که مانع ازدواج آنها می‌شدند، برخی دیگر قتل‌ها را به خاطر جلب توجه بیشتر والدین مرتکب می‌شدند، دسته کمی از آنها از این که دیگران را خوشحال می‌دیدند، تنفر داشتند. (Scott, Ibid, 188-189)

جدول ۲-الف-روش‌ها و انگیزه‌های قاتلان سریالی مرد در ایالات متحده ۱۸۰۰ - ۱۹۹۵ (هیکی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۹)

انگیزه‌ها	انگیزه‌ها
فقط پول	۷٪ (تعداد = ۳۳۷)
مشکلات روحی و روانی	۶٪ گاهی اوقات سکس
گاهی اوقات فرقه‌گرایی	۵٪ گاهی اوقات کنترل
کینه‌جویی	۴٪ گاهی اوقات پول
گاهی اوقات تمایل شدید به فرد خاص	۳٪ گاهی اوقات لذت‌جویی
خاطرخواهی	۲٪ فقط سکس
فقط لذت‌جویی	۲٪ نژادپرستی
ترکیبی از انگیزه‌های قبلی	۵۰٪

* «چند مورد» یا «گاهی اوقات» نشان دهنده این است که قاتل یک یا بیشتر از یک قربانی را با یک روش خاص یا برای یک دلیل خاص کشته است.

ب- بر اساس نوع رفتار مرتکب:

قتل سریالی بر اساس نوع رفتار مرتکب در صحنه جرم، به دو گونه سازمان یافته و سازمان ندهی نشده تقسیم می‌شود. این نوع از تقسیم بندی، در ایالات متحده که بالاترین نرخ قتل‌های سریالی را داراست، توسط اف بی آی جهت شناسایی قاتلان سریالی انجام گرفته است. با بررسی صحنه جرم و رفتار قاتل، نموداری ترسیم می‌شود که بر طبق آن می‌توان پی‌برد که قتل از نوع سازمان-یافته (Organized) یا سازمان‌دهی نشده (Disorganized)^۱ است؛ هر کدام از این دو نوع، بیانگر ویژگی‌های شخصیتی و اجتماعی مرتکب خواهد بود.

۱. نوع سومی هم تحت عنوان Mixed (مختلط) است که در نوشته‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته است. و آن مواردی است که فرد به طور دقیق داخل در نوع بی‌سازمان یا سازمان‌یافته قرار نمی‌گیرد. برای مثال قتل‌های سریالی مهین قدیری در قزوین از نوع مختلط به نظر می‌رسند.

دایتز (Dietz) و همکارانش یک مطالعه توصیفی بر روی ۳۰ قاتل سریالی دگرآزار جنسی (Sexually sadistic serial murderers) را صورت دادند. هدف مطالعه آن‌ها، جمع‌آوری اطلاعات ویژگی‌های شخصی و جزئیات صحنه‌های جرم معمول در چنین قاتلانی بود. بر اساس این تحقیق، ۹۳ درصد از قاتلان جنسی دگرآزار به صورت سازمان یافته عمل کرده‌اند، و خیال‌پردازی، عامل انگیزشی در پس قتل‌ها بود. نسبت مجرمان سازمان یافته، به مجرمان سازماندهی نشده در تحقیق دایتز، به طور قابل ملاحظه‌ای بیشتر از پروژه اف.بی.آی بود. احتمالاً نسبت بالای مجرمان سازمان یافته به خاطر نوع نمونه انتخابی بوده است؛ زیرا قاتلان دگرآزار جنسی، به عنوان یک گروه فرعی، اغلب رفتار سازمان یافته از خود بروز می‌دهند. (Godwin, Op.cit, P 53)

۱. قتل سازمان یافته:

نمودار شخصیتی مرتکب یک «قتل سازمان یافته» به طور عمده نمایانگر ویژگی‌های شخصیتی و اجتماعی زیر است:

۱- سطح هوش بسیار بالا ۲- وضعیت مطلوب تولد ۳- شکل و شمایل مردانه ۴- پر جذب ۵- دارای قابلیت اجتماعی ۶- دارای توانایی جنسی ۷- شغل ثابتی ندارد ۸- زندگی با همسر ۹- متحرک از نظر جغرافیایی ۱۰- برخوردار از نظام تربیتی سخت و بدون انعطاف ۱۱- دارای کنترل احساسات در زمان ارتکاب جنایت ۱۲- علاقه شدید به واکنش رسانه‌های عمومی نسبت به جنایت. این گروه از قاتلان، بعد از جنایت، رفتاری نسبتاً قابل پیش بینی از خود بروز می‌دهند؛ مثلاً عموماً به صحنه جنایت باز می‌گردند، به طور داوطلبانه اطلاعاتی را در دسترس می‌گذارند، از این که رفتاری دوستانه با پلیس داشته باشند لذت می‌برند. در بعضی مواقع جنازه قربانی را به محل دیگری منتقل می‌کنند تا جلب توجه بیشتری نمایند. (<https://www.ankylosaur.com>; هیکی، ۱۳۸۵، ص ۳۱؛ Newton, 2006, 61); قتل‌های سریالی سعید حنایی را می‌توان از نمونه‌های بارز این نوع از قتل‌ها دانست. برای مثال وی از قابلیت‌های متعددی برخوردار بود و از نظر دیگران فرد قابل اطمینانی محسوب می‌شد.^۱

۱. پزشک معالج وی در مصاحبه با یکی از روزنامه‌ها، بیماراش این گونه توصیف کرده است: «او بسیار خلاق بود، به یاد دارم «سعید» در روزهای اولی که به نزد من می‌آمد خودرویی تمام دست ساز ساخته بود که برخلاف دست سازبودن، بچه‌گانه نبود بلکه همه کار می‌کرد و او بیشتر اوقات اعضای خانواده‌اش را با این خودرو به مسافرت و گردش می‌برد. از زیرکی‌های دیگر وی، این بود که در کار بنایی و معماری خلاقیت‌های خاص داشت. او برخلاف معمارهای دیگر می‌تواند اگر ساختمانی زیرزمین نداشته باشد، بدون آوار کردن آن، زیر زمینی برای ساختمان ایجاد کند که این کار را خودم دیده‌ام». نک: روزنامه ایران، مورخ ۱۳۸۰.۵.۸

۲. قتل سازماندهی نشده:

مهم‌ترین ویژگی‌های شخصیتی قاتل سازمان‌دهی نشده نیز به عبارت زیر است: ۱- بهره‌جویی زیر متوسط ۲- وضعیت نامطلوب تولد ۳- عدم بلوغ اجتماعی ۴- دفعات مکرر اخراج از مدرسه ۵- معمولاً پدر از کار افتاده یا فاقد شغل ۶- تنها زندگی می‌کند. ۷- در نزدیکی محل وقوع جنایت زندگی یا کار می‌کند ۸- تغییرات محسوس رفتاری دارد ۱۳- علاقه‌ای به جلب نظر رسانه‌ها ندارد. ۱۴- مصرف محدود الکل ۱۵- هیجان و اضطراب زیاد در زمان ارتکاب جنایت. طبق نظر اف بی آی، این گروه از قاتلان نیز پس از ارتکاب جنایت، رفتارهای قابل پیش‌بینی را از خود بروز می‌دهند: بازگشت به محل وقوع جنایت، احتمالاً در مراسم تدفین و خاک‌سپاری مقتول شرکت می‌کنند، دفتر خاطرات روزانه دارد، محل کار و استخدام خود را تغییر می‌دهد، مذهبی می‌شود، تغییرات شخصیتی پیدا می‌کند و تجربیات و خاطرات شخصی خود از قربانیانش را در اختیار مطبوعات می‌گذارد. خلعتبری، ۱۳۸۶، ص ۱۶۱؛ (<https://www.ankylosaur.com>) (Newton, Op.cit, 62); قتل‌های سریالی محمد بسیجه، معروف به بیجه و اصغر بروجردی، معروف به اصغر قاتل از مصادیق قتل‌های سازماندهی نشده محسوب می‌شوند^۱. در عین این که چنین نمودارهایی کمک‌های اثبات شده‌ای به درک رفتار قاتلان می‌کند، ما تنها به کند و کاو در ذهن و فکر قاتلان سریالی می‌پردازیم. در واقع، بسیاری از رفتارهای فهرست شده، سر نخ‌هایی درباره‌ی جایگاه روانی مهاجمان به ما می‌دهد.^۲

۱. اصغر بروجردی ۳۳ و محمد بسیجه ۱۷ پسر بچه را پس از آزار و اذیت جنسی به قتل رساندند. اولی در سال ۱۳۱۳ در تهران و دومی در ۱۳۸۳ در پاکدشت در ملاء عام به دار مجازات آویخته شدند. نک:

اصغر بروجردی/ www.fa.wikipedia.org/wiki/اصغر_بروجردی, محمد-بسیجه/ www.fa.wikipedia.org/wiki/محمد_بسیجه

۲. برخی معتقدند که موارد حل نشده قتل سریالی را باید یک دسته جداگانه از قتل سریالی محسوب نمود، در حالی که این نوع، از نظر محققان به دور مانده است. برخی از ویژگی‌های مرتکب، خصیصه‌های قربانیان، و شیوه‌های ارتکاب جرم می‌توانند ملاک‌های خوبی برای تفکیک قتل‌های سریالی حل شده نشده باشند. از نمونه‌های این نوع از پرونده‌ها، می‌توان به قتل‌های فردی در ایالات متحده اشاره کرد که با مکاتبات مرموزش، خود را زودیاک معرفی می‌کند.

See: Philbin, Tom and Michael philbin, The killer Book of serial killers, source book, Inc 2009; Newton, Michael, The Encyclopedia of Serial Killers, second edition, Facts on file, 2006.

گفتار دوم: مدل‌های تحلیل قاتلان سریالی

از سه دهه پیش تاکنون، محققان مختلفی به‌طور ویژه در مورد قتل‌های سریالی مطالعه و تحقیق نموده‌اند. هر کدام از این محققان بر اساس دیدگاه فکری و تخصص خود، آن را تعریف نموده و مهم‌تر از آن، علت‌شناسی و فرایندی که یک فرد تبدیل به یک قاتل سریالی می‌شود را بررسی کرده‌اند. به زعم قریب به اتفاق پژوهشگران این رشته، مدلی که «اریک دبلیو هیکی» (Hickey) با نام «آسیب-کنترل» از قاتل سریالی ارائه نموده است، کامل‌ترین مدلی است که تاکنون در مطالعات انجام شده در این حوزه صورت گرفته است. در این گفتار، ضمن تحلیل مدل هیکی، دو مدل دیگر ارائه شده توسط رسلر و دیگران، تحت عنوان «مدل انگیزشی» که بیشتر جنبه فنی و پلیسی دارد و مدل تلفیقی آریگو و پورسل که به نحو خاص بر قاتلان سریالی جنسی‌ای که دارای نابهنجاری‌های جنسی‌اند تمرکز دارد، معرفی و بررسی می‌شوند.

در این دیدگاه که بین قاتلان سریالی جنسی و غیرجنسی تفاوت‌های برجسته و مهمی وجود دارد اختلافی نیست، با این حال، نباید از نظر دور داشت که ممکن است قاتلان سریالی از ابعاد دیگری نیز مورد تفکیک قرار گیرند. برای مثال، ممکن است بین قاتلان سریالی بزرگسال و نوجوان تفاوت‌های مهمی وجود داشته باشد. همین‌طور بین قاتلان سریالی زن یا مرد، قاتلان تیمی هم‌جنس و یا مختلط، قاتلان هم‌جنس باز و علاقمند به جنس مخالف، و طبقه‌بندی‌هایی مثل قاتلان خانوادگی و قاتلان پزشکی. علاوه بر این، قاتلان سریالی نه تنها ممکن است بر مبنای فاعلان آن متفاوت باشند، بلکه این تفاوت می‌تواند بر اساس قربانیان نیز باشد. برای مثال، قاتلان زنان مسن، می‌توانند از قاتلان کودکان متفاوت باشند؛ قاتلان فاحشه‌ها ممکن است از قاتلان جوانان هم‌جنس‌باز متفاوت باشند و قاتلان نژادهای مختلف، متفاوت از قاتلان یک نژاد واحد باشند.

«وین پتریک»، در پایان فصل دهم کتاب خود، «جرایم سریالی»، مطالعات آینده در خصوص قتل‌های سریالی را این‌گونه بر آورد می‌کند: «در حالی که برخی از نظریه‌پردازان (مانند لیتون)، قتل سریالی را بر اساس یک دیدگاه وسیع‌تر دیدگاه‌های ساختار اجتماعی، شامل ناهمبستگی و مشروعیت فرهنگی خشونت بررسی می‌کنند، محققان زیادی تمایل به برگشت به سرمنشاءهای ژنتیکی و زیستی دارند. برای نمونه، انتظار می‌رود مدل‌های تلفیقی آینده، ترکیبی از زمینه‌های ژنتیکی، جنسی و عصب‌شناسی خشم و بدرفتاری که ناشی از آزار دوره کودکی [قاتل] است باشد. شاید روزی این مسئله تبیین شود که قاتلان سریالی دگر آزارجنسی (سادیستیک)، اغلب [به‌طور ذاتی و درونی تمایل به] تخیلات خشونت آمیز دارند.» (Petherick, 2006, p 216)

الف. مدل آسیب - کنترل هیکی (Trauma Control Model) :

طبق دیدگاه هیکی، برای قاتل سریالی شدن راه‌های گوناگونی وجود دارد. زمینه‌های وقوع قتل سریالی می‌تواند: زیستی، روانشناختی، جامعه‌شناختی یا ترکیبی از آنها باشد. با این حال، ترکیب هیچ یک از زمینه‌های فوق موجب ظهور یک قاتل سریالی نخواهد شد، مگر این که با برخی حوادث یا زنجیره‌ای از حوادث که آسیب‌زا نام دارد و در طول رشد شخص واقع می‌شوند توأم شود. از نظر هیکی، آسیب‌های مرتبط، شامل مواردی مثل سوءاستفاده دوره کودکی (جنسی یا فیزیکی)، اختلال در زندگی به وسیله مرگ یا طلاق، محرومیت از تحصیل و تصورات ذهنی سرشار از خشونت می‌شود. این موارد آسیب‌زا، توسط افراد زیادی مورد تجربه قرار می‌گیرند، در حالی که تبدیل به یک قاتل سریالی نمی‌شوند، اما نسبت به آن دسته از افرادی که دارای زمینه یا آسیب‌پذیری مهمی هستند، آثار چنین آسیب‌هایی منجر به ایجاد احساس‌هایی همچون طرد، سوء ظن، گم‌گشتگی و اضطراب می‌شوند، که شخص را از پذیرفتن و سازش با فشارهای بیشتر عاجز می‌سازد.

ترکیب فشارها و اثرات احساسات منفی، می‌توانند منجر به شماری از واکنش‌ها اعم از انطباقی (Adaptive)، مثل استعانت (help seeking) و غیرانطباقی (Maladaptive) از بی‌اشتهایی تا خودکشی) شود. با این وجود، قاتل سریالی، احساس سرزنش و حقارت خود را به خاطر احساسات پریشانش نمایان ساخته و از طریق حمله و یورش به دیگران، سعی در بازگرداندن و حفظ اعتماد به نفس می‌کند. «در تلاش برای به دست آوردن دوباره آرامش روانی که از غلبه و تسلط بر دیگران حاصل می‌آید، مجرمان سریالی در صورتک‌ها، نماها، یا روکشی ظاهری از خویش‌داری و اعتماد به نفس به نظر می‌آیند. برچسب جامعه‌ستیز (psychopath)، که به اغلب قاتلان سریالی داده می‌شود، می‌تواند به طور واقعی فرایند حفظ نمودن کنترل خود شخص، دیگران و محیط پیرامون فرد را توصیف نماید.» (Hickey, 2002, 100)

تسهیل‌کننده‌های مختلف، مانند الکل یا موادمخدر، هرزه‌نگاری و توهم، موجب کاهش بازدارندگی شده و منجر به ارتکاب قتل می‌شوند، چیزی که هیکی معتقد است معمولاً حتی بدون چنین تسهیل‌کننده‌هایی در نهایت اتفاق خواهد افتاد. هرچند که یک قتل می‌تواند به توهم واقعیت ببخشد و احساس کنترل را بازگرداند، با این حال، این رضایت و خشنودی در نهایت از بین رفته و منجر به ارتکاب یک قتل جدید، در تثبیت مجدد احساسات مثبتی که در نتیجه قتل نخست حاصل گردیده بود می‌شود. تفاوت‌های ماهیتی و آسیب‌های نخستین، احتمالاً بر شیوه‌های قتل سریالی تأثیر گذارند (برای مثال، اولویت قربانی، رفتارهای آیینی و تشریفاتی در طول ارتکاب قتل‌ها، یا میزان سکس).

قوت مدل هیکی، یک چارچوب وسیع و کافی که انواع مختلف قتل سریالی، و نه قتل سادیستیک جنسی ساده را در برمی گیرد را فراهم ساخته است. همچنین این مدل تلاش نکرده است که قاتل سریالی را در برخی از طبقه‌بندی‌های مضیق و محدود قرار دهد؛ حتی دو قاتل سادیستیک جنسی ممکن است که پس زمینه خاص مشترکی را نداشته باشند. ماهیت زمینه‌ها، آسیب‌ها، محرک‌های تنش‌زای بزرگسالی و تسهیل کننده‌های آنان، ممکن است با یکدیگر تفاوت زیادی داشته باشد؛ با این حال، رفتارهایشان می‌تواند کاملاً مشابه هم باشد.

البته، ممکن است برخی مخالف نظر «هیکی» باشند؛ اما به نظر می‌رسد در این ایده که برای رفتار مشابه، مسیرهای گوناگونی می‌تواند وجود داشته باشد، اشکال و خطایی وجود ندارد. در واقع، «هیکی» ضمن تفکیک بین زمینه‌ها (Predisposition) و آسیب‌ها (Trauma) بر این باور است که وجود زمینه‌ها لزوماً موجب نمی‌شود که فرد دست به ارتکاب جنایت‌های سریالی بزند، بلکه ترکیبی از زمینه‌ها (که می‌تواند روانشناختی، جامعه‌شناختی و زیست‌شناختی باشد) و آسیب‌ها (از جمله انواع آزارهای دوره کودکی شامل سوء استفاده‌های فیزیکی، روانی و جنسی) است که می‌توانند موجب تبدیل فرد به یک قاتل سریالی شوند (Petherick, Op.cit,p.71).

برای بعضی قاتلان سریالی، مهم‌ترین و بیشترین اثر آسیب‌های دوران طفولیت در طرد شدن، بروز و ظهور پیدا می‌کند که شامل طرد شدن به وسیله خویشاوندان و والدین می‌باشد. آسیب روحی تجربه شده به وسیله قاتلان در دوران کودکی ممکن است در نتیجه کمبود احساس خودمختاری رشد یابد. «یک خصوصیت عام بیشتر قاتلان سریالی و نه همه آنها احساس ضعف، عدم اعتماد به نفس و بی‌ارزش بودن است. آنها نمی‌توانند به طور سازنده با ضربه‌های روحی اولیه کنار بیایند و متعاقباً ادراک آنها از محیط اطرافشان در یک دورنمای تحریف شده است» (هیکی، پیشین، ص ۱۱۲). حدوث موارد فوق در کودکی موجب می‌شود که یک فرایند ضد اجتماعی شدن اتفاق بیافتد. برای نمونه از حرف‌های بیجه به خوبی می‌توان چنین آسیبی را استنباط کرد: «من دیگر به بن بست رسیده بودم، جایی برای رشد نداشتم، حتی سربازی هم نتوانستم بروم، دیگر هیچ چیز برایم مهم نبود، می‌خواستم یک کاری بکنم، کار مهمی بکنم، چه درست و چه غلط، آتشی درست کنم که همه را بسوزانم، به سراغ بچه‌ها رفتم.» (افروز، ۱۳۸۴، ص ۱۸).

یک تفسیر نظری باید کلیه عوامل مرتبط با روند شخص منحرف را در بر گیرد. چنین چارچوبی توسط مدل پیچیده آسیب-کنترل هیکی ارائه شده است. مدلی که رشد قاتل سریالی، از شروع تا پایان قتل‌هایش را در نظر می‌گیرد. اگر چه جمعیت مورد مطالعه هیکی، شامل قاتلان سریالی گوناگون و مختلفی می‌شود، لکن مدل آسیب-کنترل وی در ارتباط با قاتلان با انگیزه جنسی بسیار مناسب و مفید است.

فرایند عمل با عوامل زمینه‌ای آغاز می‌شود، که این عوامل می‌تواند بیولوژیکی (ژنتیک، فشار ناشی از مصرف مواد مخدر و الکل بر جنین، آسیب در ناحیه سر، و ضایعه مغزی، روانشناختی و یا جامعه شناختی باشد. قاتلان آینده بوسیله چنین عواملی مانند سوء استفاده فیزیکی یا جنسی، بی-اعتنایی والدین، طلاق، یا مرگ یکی از والدین، آسیب شناسی خواهند شد. اثر ترکیبی این آسیب‌ها به مراتب بیشتر از اثر یک آسیب واحد است. سوءظن به دیگران، احساس طردشدگی، احساس بی‌ارزشی و ناتوانی در تحمل فشارها از اثرات این آسیب‌ها به شمار می‌رود. این اثرات تضعیف کننده، از هم جدا و منشعب شده و یک قسمت تاریک آن به صورت خیالات جبران کننده نمایان می‌شود که شامل خشونت، کنترل، غلبه و تسلط بر قربانیان می‌شود. این تخیلات خشن، عامل اساسی و رایج در قاتلان است. این‌ها، آسیب‌های کودکی عمده‌ای هستند که تعارضات و تنش‌هایی را در شخص به وجود می‌آورند: طرد شدگی، آزار جسمی، روحی-روانی، سوء استفاده جنسی، طلاق، خانه بی‌ثبات، والدین الکلی، مرگ والدین، مادر بی بند و بار... تسهیل کننده‌های مختلفی مانند خیال پردازی، هرزه نگاری خشن و استفاده ی زیاد از مواد مخدر و الکل موجب انحراف بیشتر شده و به وقوع قتل سرعت می‌بخشد. تخیلات تبدیل به اعتیاد می‌شوند، ولی با افزایش یافتن خشونت، سرانجام قدرتشان را از دست می‌دهند. در گام بعدی، فرد درگیر یک امتحان می‌شود و در ابعاد مختلف خیال دست به عمل می‌زند، مثل کمین کردن که می‌تواند پیش شرط نخستین قتل باشد.

در فاز بعد، تخیلات فرد تبدیل به واقعیت می‌شود؛ قتل‌ها ممکن است که با احساس شکست شخصی یا طرد شدگی آغاز گردند. از آنجا که ارتکاب قتل بطور کامل، احساسات منفی را آرام نمی‌سازد، این فرایند با تسلط و از بین بردن دیگران تکرار و استمرار پیدا می‌کند. با خوگیری مرتکب، بعد از یک دوره آرامش، قتل‌ها مجددا ادامه پیدا می‌کند. باید توجه داشت که در شدت و تکرار افعال، ویژگی جبران کنندگی نقش مهمی دارد. در نهایت، تنزل و سقوط در چرخه تباهی، گاهی در یک جنون شدید متجلی می‌شود.

برخی از محققان بر این باورند که، علیرغم کامل تر بودن مدل هیکی در مقایسه با سایر مطالعات انجام شده، خلاء وجود یک چارچوب نظری جامع، عنصر مفقود مطالعات پیرامون قتل‌های سریالی است (Holmes & Tewksbury, 1999, 210).

ب. مدل انگیزشی رسلر (The Motivational Model):

رسلر، بورگس و داگلاس، مدل خود را «مدل انگیزشی» می‌نامند، که در خصوص قتل‌های جنسی است. داده‌هایی که مبنای نظریه است، بر اساس اطلاعات به دست آمده از ۳۶ قاتل جنسی

محکومیت یافته است که پیش‌تر بررسی شد. نویسندگان دیدگاهشان را به عنوان «مجریان قانون» و از نقطه نظر پلیسی و نه از بعد تحلیل روانشناختانه شرح و تبیین کردند؛ یعنی این که آن‌ها تلاش کردند که مدلی از قاتلان سریالی جنسی را ارائه دهند که به طور ویژه برای کارشناسان صحنه جرم مفید واقع شود.

رسلر و دیگران، پنج مؤلفه‌ای که شخصیت قاتل سریالی جنسی را شکل می‌دادند شرح و توصیف می‌کنند. نخست، این که طفل در یک محیط اجتماعی ناکارآمد (ineffective social environment) متولد می‌شود. این مسئله عمدتاً به والدینی برمی‌گردد که نسبت به کودکان بی‌تفاوت هستند یا حتی انحرافات شناختی آنها را می‌پذیرند و یا عملاً رفتارهای ضد اجتماعی آنان را تایید و تشویق می‌کنند. در این حالت، طفل در وضعیتی که ترکیبی از امیدهای واهی، فقدان حمایت عاطفی، و تربیتی که، سخت و خشن و یا غیرمستمر است، قرار می‌گیرد. در چنین محیط ناکارآمدی، کودک با بحران‌های کودکی عادی و احتمالاً غیرعادی روبرو می‌شود: مشکلاتی در انجام تکالیف گوناگون روزمره، مشاهده یا تجربه خشونت و مانند این‌ها. در طول این حوادث تأثیرگذار، فقدان حمایت از محیط پیرامونی منجر به این می‌شود که طفل در مواجهه با این فشارها به خیال‌پردازی (fantasy) دست زند؛ «خیال‌پردازی‌های خشن، در رسیدن به کنترل کمک می‌کند» (Ressler, et.al, p. 71)

این خیال‌پردازی‌ها، منتهی به نقصان در پیوند با سرپرست کودک، و سپس نقصان در ارتباطات بین فردی (interpersonal) می‌شود. محیط غیرحمایتی و عدم انطباق با حوادث تأثیرگذار، منجر به واکنش‌های نمادین می‌شوند: ایجاد خصیصه‌های شخصیتی منفی که به وسیله نظام اعتقادی (belief system) فرد تقویت می‌گردد. این خصیصه‌ها احتمالاً شامل، خودانگیزی جنسی (autoeroticism) و دروغ‌گویی (به خاطر انزوای اجتماعی و تکیه بر خیال‌پردازی) و اعتقاد به اعمال کنترل بر دیگران و انتقام خواهی می‌شود. سپس این واکنش‌های نمادین خودشان را در اعمال منفی مختلفی نسبت به خود و دیگران نمایان می‌سازند، مثل خشونت و اذیت نسبت به حیوانات، آتش‌افروزی، و سرقت، که به ورود غیرمجاز به قصد ارتکاب جرم، احراق، آدم‌ربایی و سرانجام تجاوز به عنف و قتل عمد ارتقاء می‌یابند. (Petherick, Op.cit, p.71)

قوت یک مدل در این قرار دارد که چگونگی تبدیل شدن یک طفل عادی به یک «هیولای» دگرآزار را، به عنوان نتیجه‌ای از فرایندهای غیرمعمول اجتماعی شدن ترسیم کند. از برخی جهات، این از ضعف‌های مدل محسوب می‌شود؛ این گونه به نظر می‌رسد که این مدل، قادر نیست که قاتلان سریالی جنسی که از زمینه‌های خانوادگی نرمالی برخوردار بوده‌اند، یا آنانی که دارای تطابق بالای اجتماعی هستند و تا زمانی که ماسک‌شان را کنار نزنند و به عنوان سرمایه‌های یک جامعه نگریده می‌شوند را به محاسبه بیاورد و تحلیل کند. مطمئناً، رسلر و همکاران به قاتل سریالی که مهارت

اجتماعی کسب کرده مزیت قائلند، اما به نظر می‌رسد که این قسمت از مدل کمی تک بعدی است؛ آن‌ها در پاسخ بیان می‌کنند که این اشخاص می‌توانند به طور سطحی جامعه‌پذیر شده باشند؛ بدون این که توضیح دهند که چگونه این مهارت‌های اجتماعی می‌تواند در بستر اشخاصی که آنها توصیف می‌کنند توسعه و رشد یافته باشد! این ماهیت تک بعدی مدل، از جهات دیگر نیز به چشم می‌خورد؛ گفته شده است که قاتلان جنسی «به طور عمد به وسیله سطوح بالای تجربه خشن تحریک می‌شوند و نیازمند سطوح بالایی از تحریک هستند»، اما تبیین واقعی‌ای برای این دیدگاه ارائه نمی‌شود (Petherick, Ibid, p112).

مدل طبقه‌بندی انگیزشی (سازمان یافته و سازمان دهی نشده)، بیشتر جهت کمک به تحقیقات راجع به قاتلان سریالی توسعه یافته است تا اهداف علمی، اما به هر حال به جهت طبقه‌بندی که از قاتلان سریالی انجام داده، دارای ارزش و فایده است.

ج. مدل تلفیقی آریگو و پورسل (Integrated Model) :

هم رسلر و همکاران و هم هیکی، رفتار قاتل سریالی را به عنوان نتیجه کنش متقابل بین وقایع استرس‌آمیز و شخصیت آسیب‌پذیر تبیین می‌کنند. مدل هیکی تا حدی وسیع تر از مدل رسلر است چرا که تلاش کرده است که همه قاتلان سریالی را مدنظر قرار داده و به حساب آورد و توجه بیشتری را به زمینه‌های زیست‌شناختانه معطوف می‌نماید. رسلر و همکاران، امکان وجود زمینه‌های زیستی را انکار نمی‌کنند، اما بیشتر (و البته به طور کاملاً محدود) بر رشد شخصیت خاص قاتلان جنسی تمرکز می‌کنند. آریگو و پورسل، تمرکز خاص‌تری را بر قاتلان جنسی (Sexual killers) داشتند که در آنها تحریک جنسی به طور واضح یک عامل کلیدی محسوب می‌شود (Arrigo & Purcell, 2001, pp. 6-31). هدف آریگو (Arrigo) و پورسل (Purcell) اضافه کردن مفهوم پارافیلیا (Paraphilia)، ناپهنجاری جنسی، جهت در نظر گرفتن قاتل شهوانی از طریق ادغام دو مدل انگیزشی رسلر و دیگران و مدل آسیب-کنترل هیکی است. پارافیلیا، برانگیختگی جنسی است نسبت به موضوع یا رفتار غیرجنسی. پارافیلیایی‌ها توسط تخیلاتی که معمولاً از طریق خودارضایی (Masturbation) تقویت می‌شوند، حمایت می‌شوند. در مورد پارافیلیایی‌ها با انحراف شدید، معمولاً تسهیل‌کننده‌ها، مثل هرزه‌نگاری یا الکل، وجود دارند. وظیفه مبنایی آریگو و پورسل تبیین این مسئله است که چگونه پارافیلیا سادیسم شدید در قاتل سریالی تثبیت می‌شوند. آریگو و پورسل، بر این ادعای «مانی» (Money) که همه پارافیلیایی‌ها، خصوصاً نوع سادیسم جنسی، معلول بیماری مغزی‌اند (brain disease) ایراد وارد می‌کنند (Petherick, Op.cit, pp213-214).

بر اساس هر دو مدل آسیب-کنترل و مدل انگیزشی، پارافیلیان نتیجه وقایع زندگی آسیب‌زای حل نشدهٔ اوایل بلوغ هستند. عزت‌نفس پایین و عدم دلبستگی موجب شده‌اند تا نوجوان به خیال‌پردازی وابسته شود؛ خشم حاصل از طردشدگی‌های مکرر، و شکست، عناصر معمول زندگی تخیلی نوجوان محسوب می‌شود. وقتی که احساسات جنسی نوجوان با بلوغ جنسی وی واقع می‌شود، او طرد شدگی اجتماعی و شکست‌های مشابه را تجربه می‌کند. از آنجا که او قبلاً آموخته است که انجام دادن در خیال، مطمئن تر است، این طبیعی خواهد بود که او جهت انجام تمایلات جنسی به خیال‌پردازی رجوع کند.

آریگو و پورسل ضمن تأیید دو مدل انگیزشی بورگس و دیگران و مدل آسیب-کنترل هیکی، مدل ترکیبی را از نوع‌شناسی پارافیلیا ارائه می‌کنند و بر اهمیت تبیین پارافیلیا و قتل شهوانی تأکید می‌کنند (Arrigo, & Purcell, Op.cit, p. 20).

به نظر آریگو و پورسل، آنچه که در قتل‌های سریالی و قتل‌های جنسی به نظر مهم می‌رسد، انواع پارافیلیا، یعنی رفتارهای ناپه‌نجانر جنسی است که بروز رفتار خشونت‌آمیز را افزایش می‌دهد. هیچ کدام از مدل انگیزشی بورگس و دیگران و مدل آسیب کنترل - هیکی، جزئیات مفهومی از علت‌شناسی و فرایند پارافیلیا، بویژه ارتباط آن با قتل شهوانی را ارائه نمی‌دهند.

نتیجه گیری:

گونه‌شناسی قتل‌های سریالی و مدل‌های ارائه شده در تحلیل قاتلان سریالی، موضوع این پژوهش بودند. قتل‌های سریالی را می‌توان از نظر مرتکبان آن، بر مبنای دو معیار انگیزه و رفتار در صحنه جرم تقسیم نمود. محققان بر مبنای انگیزه مرتکبان، گونه‌شناسی‌های مفیدی را ارائه نموده‌اند که بلاتردید می‌توانند در تحلیل دقیق‌تر قتل‌های سریالی به کار آیند؛ لکن مطلب بسیار مهمی که عموماً در این گونه‌شناسی‌ها مغفول مانده این است که در مواردی، گونه‌های ارائه شده، هم پوشانی داشته و یا حداقل به نحو انحصاری قابلیت اعمال ندارند؛ به نحوی که برای نمونه، در مورد گونه قدرت-کنترل، این گونه به نظر می‌آید که انگیزه واقعی بسیاری از قاتلان سریالی-حتی قاتلانی که با قربانیانشان اعمال جنسی انجام می‌دهند- در درجه نخست، اعمال کنترل و قدرت بر قربانی است و نه صرف کسب لذت. به عبارت دیگر، چنانچه برای نمونه، یک قاتل سریالی به قربانیانش تجاوز جنسی نموده باشد، لزوماً به این معنا نیست که با یک قاتل از نوع لذت خواه و یا شهوانی مواجهیم، بلکه شاید با مطالعه دقیق تر قتل‌ها، قربانیان و شرح زندگی‌اش، این نتیجه حاصل شود که به واقع او یک قاتل سریالی از نوع قدرت-کنترل است. تقسیم قتل به سازمان یافته و سازمان دهی نشده، بر اساس

رفتار قاتل در صحنه جرم صورت می‌گیرد؛ که بر خلاف دسته نخست (انگیزه) بیشتر جنبه کاربردی و پلیسی دارد و می‌تواند در شناسایی قاتلان سریالی بسیار سودمند واقع شود. در ارتباط با تحلیل قاتلان سریالی و فرایند تبدیل شدن فرد به قاتل سریالی، سه مدل آسیب- کنترل هیکی، انگیزشی رسلر و تلفیقی آریگو و پورسل شناسایی، معرفی و مورد بحث قرار گرفت. تحقیق هیکی، به طور عمده بر قربانیان قتل‌های سریالی تمرکز داشته است، تا رفتارهای مجرمان در صحنه جرم. به رغم برخی کاستی‌ها در مطالعه هیکی، او یک مدل توصیفی مفید از عوامل زمینه‌ای، و تسهیل‌کننده‌هایی که می‌توانند بر قاتل سریالی تأثیرگذار باشند را ارائه نموده است. او به مدلس عنوان «مدل آسیب - کنترل برای قاتل سریالی» می‌دهد. هیکی معتقد است که سازوکارهای رهاسازی در قاتل سریالی، می‌تواند برخی از اشکال آسیبی باشد که فرد را عاجز از تحمل فشار ناشی از حوادث آسیب‌زا می‌سازد. برای مثال، او معتقد است که شایع‌ترین آسیب‌های دوره کودکی، در جمعیت قاتلان مورد مطالعه اش، طرد از ناحیه والدین و خویشاوندان بود. یکی از جالب‌ترین یافته‌های تحقیق هیکی این است که او دریافت که قاتلان سریالی که متجاوزان جنسی سریالی بودند، خودشان نیز قبلاً مورد سوء استفاده قرار گرفته بوده‌اند. در نهایت باید گفت که مدل هیکی را باید کامل‌ترین مدل برای تحلیل قاتلان سریالی تا کنون دانست؛ مع الوصف هنوز نبود یک چارچوب نظری جامع در تحلیل قاتلان سریالی از نقصان‌های تحقیقات علمی پیرامون قتل‌های سریالی است.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. افروز، غلامعلی، ۱۳۸۴، بازگشایی یک پرونده، چرا بیجه جانی شد؟!، چاپ اول، تهران: راه تربیت.
۲. خلعتبری، عبدالحسین، ۱۳۸۶، جرم یابی قتل از نگاه کارآگاهی، چاپ اول تهران، انتشارات کارآگاه.
۳. غلاملو، جمشید، ۱۳۸۹، مطالعه جرم شناختی پدیده قتل‌های سریالی، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه تهران.
۴. هیکی، اریک دبلیو، ۱۳۸۵، قاتلان سریالی و قربانیان آنها، ترجمه یاشار سیفاللهی، چاپ اول، تهران: مرکز مطالعات کاربردی ناجا.

ب. انگلیسی:

1. Arrigo, A. Bruce, Catherine E. Purcell, (2001) **Explaining Paraphilias and Lust Murder: Toward and integrated model**, international Journal of Offender Therapy and Comparative Criminology, 45 (1), Sage.
2. Dietz, P. E. (1986) **Mass, serial, and sensational homicide**, Bulletin of the New York Academy of Medicine, 62(5).
3. Godwin, Grover Maurice, (2000) **Hunting Serial Predators**, CRC press LLC.
4. Gresswell, D. M. and Hollin, C. R., (1994) **Multiple murders: A review**, The British Journal of Criminology, 34, 1, 1-13.
5. Häkkänen, Helinä, (2005) **A Study of Offense Patterns and Psychopathological Characteristics Among Recidivistic Finnish Homicide offenders, Serial Murder and The Psychology of Violent Crimes**.
6. Harbort, S., & Mokros, A. (2001), **Serial murders in Germany from 1945 to , Homicid studies**.
7. Hickey, E. W. (2002). **Serial Murderers and Their Victims** (3rd ed.). Belmont, CA: Wadsworth.
8. Holmes, Stephen T, Richard Tewksbury, **Fractured Identity Syndrome, A New Theory of Serial Murder**, Journal of Contemporary Criminal Justice, Vol. 15, No.3, 1999, Sage.
9. Jesse, F. T., (1924), **Murder and Its Motive**, New York: Alfred A. Knopf.
10. Newton, Michael, (2006), **The Encyclopedia of Serial Killers**, second edition, Facts on file.
11. Petherick, wayne, (2006), **Serial Crime**, Elsevier Inc.
12. Philbin, Tom and Michael Philbin, (2009), **the killer Book of serial killers**, source book, Inc.
13. Ramsland, Katherine, (2006), **Inside the minds of serial killers: why they kill**, Praeger publishers.

14. Ressler, R., Burgess, A. W., and Douglas, J., **Sexual Homicide: Patterns and Motivations**, Lexington, MA: Lexington Books, 1988.
15. Scott, Hannah, (2005), **the gentler sex, patterns in female serial murder**, serial murder and the psychology of violent crime.
16. Serial killer typology (part1), available at <https://www.ankylosaur.com/cgi-bin/openwebmail-viewatt.p1/Serial>.
17. Siegle, J. Larry, Criminology, (2003), Belmont, Wadsworth.
18. Serial murder, Multi-Disciplinary Perspectives for investigators, (2006) U.S. Department of Justice, Federal Bureau of Investigation.
19. Willie, W. S., (1975) **Citizens Who Commit Murder: A Psychiatric Study**, St. Louis, MO: Warren H. Green.

ج. سایت‌ها و روزنامه‌ها:

۱. روزنامه اعتماد، سوم مرداد ۱۳۸۷.
 ۲. روزنامه ایران، هشتم مرداد ۱۳۸۰.
 ۳. روزنامه وطن امروز، یکم بهمن ۱۳۸۸.
4. <http://www.jamejamonline.ir/newstext>
 5. http://Www.fa.wikipedia.org/wiki/اصغر_بروجردی
 6. http://Www.fa.wikipedia.org/wiki/محمد_بسیجه